

## ماهی وال یا بال

یکی از دوستان از طهران نوشته بود که از فلان خانم که تازه از لندن برگشته است شنیدیم که در لندن مردم گوشت نهنگ میخوراند.

بنده در این مقاله میخواهم توضیح بدهم که در لندن گوشت نهنگ پیدا نمیشود، و آن خانم در لفظ نهنگ اشتباه کرده است؛ و آن حیوانی را که از دریا میگیرند و روغن او را بانواع مختلف مصرف میکنند، و فعلاً گوشت آنرا نیز میخورند، با اسم حیوان دیگری نامیده است. این حیوان را با انگلیسی Whale میگویند، و فارسی ماهی وال یا بال نامیده میشود، و با نهنگ هیچ مشابهت و مناسبتی ندارد. نهنگ آن جانوری است که بر روی تسماح و بالسنه اروپائی Crocodile خوانده میشود، و در تمامی کتب لغت و ادب فارسی این لفظ تاکنون جز باین معنی استعمال نشده است. اینک وصفی که حمدالله مستوفی در زهة القلوب از آن کرده است:

«تسماح، نهنگ... در شکل گریه المنضرات و بعضی اندامش بسوسمار ماند، دهنی سخت فراخ دارد، و برنیمه بالا چهل دندان، و برنیمه شیب بیست دندان دارد، و حرکت دهنش نیمه بالا راست بغلاف دیگر حیوانات، و پشتش مانند سلحفاست، و چهار دست و پای و سری عظیم طولانی و دمی سخت دراز دارد، طول تنش هشت گزمی باشد و سرش بدرازی نلت تنش بود،... در رود نیل بسیار بود» الخ.

در عجایب المخلوقات قزوینی (چه اصل عربی و چه ترجمه فارسی آن) در لفظ تسماح و در لفظ بال وصف هر یک از این دو حیوان بنحوی که شکی در هویت آنها نمی ماند آمده است، و در برهان قاطع و مؤید الفضلا و سایر فرهنگها هم شرحی بهمین مضمون درباره نهنگ آمده و افسانهائی نیز در باب او حکایت شده است.

در مجله اصول تعلیم که آن را معلمین دارالمعلمین مرکزی منتشر میکردند در سال ۱۳۰۲ یا اندکی قبل از آن مقاله ای در این موضوع درج شد و ثابت گردیده که تسماح و نهنگ قطعاً همانست که در السنه اروپائی Crocodile نامیده میشود.

اما ماهی وال یا بال در واقع اصلاً ماهی نیست و با آنکه مثل ماهیان در دریا زندگی و شنا میکنند از جمله حیوانات بستناسدار است، و اینکه در بعضی از فرهنگهای فارسی نوشته اند که دارای فلوس است غلط است؛ ولی اینکه آن را ماهی دانسته اند اختصاصی بایرانیان ندارد، در آلمانی و هاندی هم آن را وال فیش یعنی وال ماهی میگویند، و تا هفتاد هشتاد سال پیش همه ملل آنرا از طبقه ماهیان میپنداشتند، و در کشف الکلمات تورات و انجیل که الکساندر کرودن (A. Cruden) در قرن هجدهم میلادی با انگلیسی نوشته است توضیح داده شده است که وال اعظم ماهیانیست که ما می شناسیم و حتی مرحوم ناظم الاطباق هم که در کتب اروپائیان وصف این حیوان را خوانده بوده است در فرهنگ فارسی خود نوشته است که «بال یک قسم ماهی بسیار بزرگ و عظیم الجثه که از مطایفه

پستاندار است و از همه حیوانات ببری و بحری بزرگتر، و قد آن از بیست تا سی متر، و بزبان لاطینی بالنا و بزبان فرانسه بالن مینامند. و محتاج بگفتن است که وال وبال هر دو یک کلمه است و تبدیل دو حرف و و ب یکدیگر از امور عیالی است.

وال بچندین قسم مختلف منقسم است، بعضی از آنها دندان دارند مثل دلفین، و برخی دیگری دندان اند مثل بالین، و بزرگترین این اقسام آن قسم است که در دریاهای شمالی زمین زندگی میکند و طول آن از سی متر نیز تجاوز میکند. بدن وال از طبقه بسیار ضخیمی پیه و چربی پوشیده شده است و از قدیم الایام مرسوم بوده است که آن را شکار کرده از پیه بدن او روغن استخراج کنند، و از جمله سواردی که این روغن در آن بکار میرفته سوزاندن در چراغ و صابون ساختن و آب دادن فولاد بوده است و خوردن گوشت وال نیز تازگی ندارد، و چنانکه عن قریب خواهیم دید نهصد سال پیش یکی از مصنفین عرب بخوردن گوشت آن اشاره کرده است، و حتی صاحب برهان قاطع میگوید «گوشت آن خوش مزه بود».

اما در باب قطر و طول بدن این حیوان اغراقهای غریب در کتب اهل مشرق و مغرب دیده میشود.

بعضی از اروپائیان زمانهای قدیم دو بست متر طول و صد و بیست متر ضخامت، و برخی دیگر تا دو بست و شصت متر طول باین جانور نسبت داده اند. در کتاب الف لیله و لیله سند باد بحری ادعا میکنند که در اوقیانوس هند یک ماهی بطول دو بست ذراع (یعنی قریب بصدمتر) دیده بوده، و در یک قصه دیگر (در شبانه چهارصد و شصت و هفتم) حکایت شده است که در دریا جانوری دیده شد باندازه یک شهر بزرگ.

با چنین تصورات و تخیلات غریب جای تعجب نیست که قوه یهود معتقد بودند که یکی از پیغمبران ایشان سه شبانه روز در شکم ماهی بزرگی مجبوس بود و خدا راعبادت میکرد تا بآن حیوان وحی رسید که پیغمبر را بخشکی ببردند. در تورات و انجیل پنج بار اسم یک ماهی بسیار بزرگ بلفظ تنین (بفتح ت و شدد ن) آمده است و مترجمین انگلیسی آن را بلفظ Whale نقل کرده اند، اما آن کسانی که در عهد فتحعلی شاه قاجار تورات و انجیل را بفارسی ترجمه کردند بجای ماهی وال گاهی نهنگ و گاهی اژدها گذاشته اند. و این در بعضی موارد مسلماً غلط است. مثلاً آنجا که در کتاب حزقیال نبی میگوید مانند تنین در دریا هستی و آب از بینی خود میجهانی «قطعاً باید تنین را ماهی ترجمه کرد، چه شک نیست آن حیوانی که در دریا آب از بینی خود فواره وار باسمان میجهاند نه نهنگ است و نه اژدها، بلکه ماهی وال است. و هر چند که ما تنین عربی را با اژدها ترجمه میکنیم بیداست که در زبان عبری تنین معنی ماهی بسیار بزرگ است. یا یک حیوان ذو حیانتین (با دریائی) بسیار عظیم الجثه استعمال میشده است. لفظ لویاتان که اسم دیگری برای یک قسم ماهی بزرگ است نیز با اعتقاد بعضی از علمای عبری دان معنی نهنگ، و بعقیده برخی دیگر معنی وال است، ولی چون مطلب مورد اختلاف است از آن میگذریم.

پیغمبری که ماهی اورا بلعید و در شکم او زنده ماند در قرآن و تفسیرهای عربی با اسم

یونس خوانده شده است ، و در انجیل متی آمده است که یونس سه شبانه روز در شکم وال بود ، و در این مورد در عربی بجای وال یا تنین لفظ حوت استعمال شده ، اما یونس را در عربی ذوالنون نیز لقب داده اند ، یعنی صاحب نون ، و نون معادل حوت است ، و بنا بر این هر دو بمعنی وال میشود ، و در کتاب آثار البلاد ز کربای قزوینی در وصف شکار **بالین** لفظ نون بمعنی مطلق ماهی استعمال شده است . این وصف را قزوینی از کتاب **یک نفر عذری** نام نقل کرده است که از اهل قرن پنجم هجری بوده است ، و در آثار البلاد چاپ **ووستنفلد** در صفحات ۳۳۸ تا ۳۴۰ بنام احمد بن عمر العذری صاحب الممالک و الممالک الاندلسیه مذکور شده ، و در صفحه ۳۷۳ عبارتی آمده است که از آن معلوم میشود این عذری در سنه چهارصد و پنجاه هجری کتاب خود را نوشته بوده است . این شخص در ضمن بیان جغرافیای اندلس ( یعنی اسپانیا ) ذکری از جزیره ایرلند کرده بوده است که آن را **ایر لاندۀ** مینامیده اند ، و حکایت کرده بوده است که در سواحل جزیره ایرلند بچه های وال را شکار میکنند ، و گوشت آنها را با نان میخورند . برای ماهی وال لفظ **ابلینۀ** را استعمال کرده است که جمع **بالین** باشد ، و در تفسیر آن میگوید که نون یا ماهی بسیار بزرگ است ، و میگوید که بچه های آنها در او خرابستان متولد میشوند و در مدت چهار ماهه بعد شکارشان میکنند ، و چون این مدت منقضی گردد گوشت آنها سخت میشود و دیگر خوردنی نیست ، و طرفه شکار کردن آنها اینست که صیادان در کشتی می نشینند و با خود نشیلهای بزرگ آهنی که دندانهای بسیار تیز دارد همراه میبرند ، و هر نشیلهای بزرگ و بسیار محکم منتهی میشود ، و طناب بسیار ضخیم محکمی آن حلقه بسته اند . همینکه بچه وال را مینند شروع تکف زدن و صغیر کشیدن و بانگ کردن میکنند . بچه وال را از آن اصوات خوش میآید و بکشتی نزدیک میشود ، و یکی از ملاحان دست بسوی او دراز کرده پشانی او را شدت میخارد و وال بچه از آن چنان لذت میبرد که آرام میماند ، و در این ضمن ملاحی دیگر نشیله را میان سرا و گذاشته با چکش آهنی بزرگی نشیله را بقوت هر چه نامر در سرا میگوید ، ضربت اول را حیوان حس نمیکند ولی در ضربت دوم و سوم که نشیله بمغزش میرسد چنان با اضطراب و جنبش می آید که گاهی ده او بکشتی خورده باعث بر کشتن آن میشود ، و همچنان در دریا میجنبند و زیر و بالا میروند تا عاجز و مانده میشود آنگاه کشتی بسنگان بیاری یکدیگر او را میکشند تا بساحل برسد . گاهی اتفاق میافتد که مادر وال بچه ملنفت اضطراب و گرفتاری او میشود و کشتی را دنبال میکند ، ملاحان مقدار کمی سیر کوبیده از برای چنین موقعی حاضر کرده اند و همراه خود دارند ، آن سیر کوبیده را در سطح دریا میاشند ، وال از بوی آن فرت میکند و عقب میکشد . شکار کنندگان بچه وال را باره باره میکشند و گوشت او را مکسود و قند مسازند . گوشت او سفید است مثل برف ، و پوست او سیاه است مثل مرکب .

این توصیف صورت ظاهری قابل قبول دارد ، و در آن چیزی که خلاف عقل بنظر برسد نیست ، اما شرحی که اسدی در گرشاسب سامه آورده است بعضی جزئیات نامعقول دارد . اسدی طوسی این کتاب را نهصد سال پیش بنظم آورده ، و در آن افسانههای

عجیب و غریب درج کرده است که معلوم نیست در ماخذ اصلی او آنها را واقعاً بگرساسپ نسبت داده بودند و با آنکه نصه های متفرقی را که خواننده شنیده بوده است و لولاینکه رضی هم بگرساسپ نداشته است در کتاب خود گنجایده .

بهر حال آنچه بیان میکند آنست که گرساسپ و همراهان او بجزیره ای رسیدند ماهی مرده ای را دیدند که موج دریا همان روز سه حل افکنده بود ، طول او هفتصد ارش بود و عرضش بیش از چهل ارش - که اگر هر ارشی را هر بیانیم متر بگیریم بضخامت بیست متر و طول سبب و پنجاه متر بوده است ، آن هم در صورتی که قدری از دم او افتاده بود و معلوم نیست اگر تمام بود بچه درازی میشد ! تنها از مغز و چشم او سیصد کوزه روغن گرفتند ! مهر اج بگرساسپ گفت این آن ماهی است که وال مینامندش ، و ازین بزرگتر نیز ماهی بساحل افتاده است ، و گاهی شده است که ماهی يك کشتی را بالتمام بلعیده است ! و همینکه مردم می بینند که از در بادر کار بیرون آمدنست سر که ترش و تیز در اطراف می ریزند تا او گریزان شود .

شخصی دیگری گفت ما يك ماهی بسیار بزرگ دیدیم که از دریا بخشکی افتاده بود و بیش از چهارصد ارش طول آن بود ، و يك کشتی یاره باره در دهان او بود ، همینکه شکم او را شکافتیم ماهی زنده ای در معده اش یافتیم که بیش از سی ارش طول داشت و در شکم آن یکی ماهی دیگری بود ، طول يك ارش و این یکی هم هنوز زنده بود ! برای این تفصیل رجوع کنید بگرساسپ نامه اسدی ضوسی که به تصحیح صدیق ارجمندم آقای حبیب یفمانی در کمال صحت و قناعت بطبع رسیده است ( از سن ۱۶۶ تا ۱۶۸ ) پیش از اسدی هم غضائری رازی در درقصیده لامیه که در عهد سلطان محمود غزنوی سروده بود ذکر از ماهی وال کرده بود ، در قصیده اول گوید :

برحل همت من بر عضا فرستد شاه که گر گدش تشابه نه نیز ماهی وال  
و در قصیده دوم که در جواب اعتراض و اسفاد عنصری نظم کرده است وال و تمساح  
را در يك بیت آورده و میداست که دو حیوان مختلف اراده کرده است :

چنانکه گفتم لولو بر آید از لولو نه تاج تمسح آید ز عقد ماهی وال  
اما ندانم مرادش از تاج تمساح و عقد وال چیست .

آقای سلیمان حمیم در فرهنگ فارسی بانگلیسی که پانزده سال پیش نوشته بود وال و بال را درست بمعنی Whale ضبط کرده ، و نهنگ را بمعنی Crocodile - ولی ندانم چطور شده است که هفت هشت سال بعد از آن در فرهنگ انگلیسی فارسی مفصلی که تألیف کرده است اشتباه باین بزرگی مرتکب شده است که از برای لفظ Whale کلمه نهنگ را گذاشته است . همین اشتباه از آقای مسعود فرزاد نیز سرزده است که در ترجمه هملت بجای وال لفظ نهنگ را آورده است . شکسپیر در آن نمایش در دو موضوع مختلف اسم از Whale و Crocodile برده است ، و مترجم فارسی در هر دو مورد نهنگ آورده است :

« هملت - یا مثل نهنگ است »

« پولونیوس - آه بله ، خیلی شسته نهنگ است »  
 هملت - بگو ببینم ، اشک بربری ، منجنگی ... نهنگ میخوری؟ من هم حاضرم  
 همه این کارها را بکنم  
 (س ۱۷۰)

و ترجمه صحیح آن دو عبارت است :

هملت - یا شیشه وال ماهی ؟

پولونیوس - بسیار شیشه وال ماهی .

(برده سوم - مجلس دوم)

هملت - بچشم مجروح مسیحا قسم ، بمن بنما که چه میکنی ، گریه خواهی کرد ؟  
 بیکار خواهی کرد ؟ ... یک نهنگ خواهی خورد ؟ من نیز همان میکنم .

(برده پنجم ، مجلس اول)

بهر حال امیدوارم شما دیگر باور نمکنید که در لندن مردم گوشت نهنگ میخورند .

از : جناب سردار نجیب الله خان ( تور و ایانا )

وزیر فرهنگ افغانستان

### افسانه عشاق !

زهد و ورع خویش به میخانه نهادیم  
 فرهنگ و خرد بر سر پیمانہ نهادیم  
 تا دیده بران نرگس مستانه نهادیم  
 سردر قدمت ای بت بتخانه نهادیم  
 تا مهر رخت در دل دیوانه نهادیم  
 آتش بکف خویش بکاشانه نهادیم  
 شور عجبی در دل ویرانه نهادیم  
 کاین دگر در ره پروانه نهادیم  
 حرفی بزبان خود و بیگانه نهادیم  
 زان بس که من و تو ز خود افسانه نهادیم

ما هر دو جهان در ره جانانه نهادیم  
 یک جرعه می ناب گرفتیم ز ساقی  
 از خود شده در کنج خرابات فتادیم  
 بگرفته دل از صومعه و خانقہ شیخ  
 از فرط جنون شهره هر شهر و دیاریم  
 جز در بر تو ملجاء دیگر نتوان یافت  
 دل بود چو ویرانه متروکه خاموش  
 از شمع جمال تو چنان سوخت دل و جان  
 راز دل خود هیچ نگفتیم و عیان شد  
 افسانه پارینه عشاق نخواستند

این غزل با حضور خودشان در انجمن ادبی فرهنگستان ایران

خوانده شد .